

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

به اهتمام: عبدالحی حبیبی
فرستنده: درویش وردگ
۲۱ نومبر ۲۰۱۷

ترجمه

السَّوَادُ الْأَعْظَمُ - ۱۶

تألیف: ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید- حکیم سمرقندی
ترجمه به فارسی در حدود (۳۷۰) هجری به فرمان امیرنوح سامانی

مسألة بیست و هشتم

آنست: که عقل انبیاء برتر از عقل مؤمنان باشد و عقل مؤمنان برتر از عقل کافران باشد و هر که عقل ایشان رایکسان نهد در عقل آن نقصان باشد. و بدانکه عقل برینج روی است:

اول: عقل غریزیست.

دوم: عقل تکلیفیتست.

سیم: عقل عطائی است.

چهارم: عقل نبوتیتست.

پنجم: عقل شریعتیتست.

اما عقل غریزی آنست: که همه خلق را از مؤمنان و هواداران و مبتدعان و کافران را بود. بدان عقل صانع رابدانند که این عالم را صانع است.

اما عقل دوم تکلیفی است، که هر که باعقلان مجالست دارد و مخالطت کند عاقلتر گردد.

اما عقل سوم عطائی است و در آن کافران راهیچ نصیب نیست، این عقل عطائی مؤمنان راست.

چهارم درجه انبیاء راست، و آن عقل نبوتیتست و این خاصه مرانبیا راست صلوة الله علیهم.

و اما پنجم عقل شریعتی است: و آن خاصه مرمصطفی راست صلی الله علیه وسلم. و ازدون وی مؤمنان راست که علیم شریعت آرند و دین خود برپای دارند.

امارسول را علیه الصلوة والسلام عقلی و خردی و خلقی بود، که هیچ کسی رانبود، نه از آدمیان و نه از فرشتگان. و حق تعالی بدان خلق کریم و عظیم بران ثناء گفت قوله تعالی: وَ أَنْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ.

و هب ابن منبه گوید: نودویک کتاب بخواندم و کتاب اوائل بخواندم، در همه چنین یافتیم: که اگر همه عقول آدمیان را از آدم تا قیامت جمع کنند، در جنب عقل مصطفی علیه الصلوة والسلام چنان نماید: که یک دانه ریگ در بیابانی. زیرا که خدای تعالی عقل را هزار جزو آفرید، نهصدونود و نه مرمصطفی راداد، و یک جزو آن را که خودخواست. چون چنین باشد عقل محمد و انبیا صلوة الله علیهم اجمعین و از آن عقل مؤمنان را با عقل کافران بربر نتواند کرد. این حجت کفایت بود خردمند را.

مسأله بیست و نهم

آنست: که بایاد دانست که حق تعالی همیشه بوده و همیشه باشد. و آن را همیشگی سزد. هرگز نبود که او نبود، و هرگز نباشد که او نباشد. چنانچه گفت: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. حق تعالی اولی است بی بدایت، و آخریست بی نهایت. اولیست از کی نه آخریست تا کی نه. ظاهراست پیدابه هستی، باطن است پنهان از چگونگی. و آفریدگار است که حال بروی نگرند.

و هر که چنین گوید که خدای خالق نبود پیش از آفرینش خلق. چون خلق بیافرید خالق شد، آن کافراست که حق تعالی گفت: اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. آن آفریدگار همه چیزهاست، و آن یکی است قهر کننده مربندگان را به مرگ و آن حی است لایموت. و آن خداوندیست نیست کننده مرهست را. و هست کننده مر نیست را، و آلت در میان نه. و آفریننده است و مشورت در میان نی. و شنونده است نه به گوش، و گویاست نه به زبان. و بیننده است نه به چشم. و بداند نه به دل. عرش بیافرید نه از بهر قرار، و کرسی بیافرید نه از بهر جلوس.

خانه آفرید، نه از بهر دخول، بندگان آفرید نه از بهر حاجت. هیچ کس بوی مانند نیست، و وی به هیچ کس مانند نیست. چنان که گفت قوله تعالی: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. همه را بخسپاند و آن نخسپید قوله تعالی: لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ. همه را طعام دهد، و آن را به طعام حاجت نیست. و هُوَ يَطْعَمُ وَلَا يَطْعَمُ. و هر که چنین گوید: که آن خالق نبود، تا خلق را نیافرید، آن هوادار وصال باشد. زیرا که حق تعالی گفت: وَهُوَ الْخَالِقُ الْعَلِيمُ. و جای دیگر گفت: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ. پس این مقدار بس بود خردمند را.

مسأله سی ام

آنست: که بداند حق تعالی داناست به حقیقت، و تواناست به قدرت. قوله تعالی: وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا ء. و اندر آیت دیگر گفت: أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ. و جای دیگر گفت: عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ. پس دانا به حقیقت آن بود، که مر آن را دانائی قدیم بود، و هر که دانائی قدیم نبود آن را دانائی به مجاز می خوانند، یا به لقب یا به دروغ.

پس حق تعالی دانای به حقیقت است و مر آن را توانائی بود بر همه چیزها. پس حق تعالی دانای بر کمالست و هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. و عالم است و دانای آشکار و نهانست. توانائی و دانائی به حقیقت آن راست. و هفت آسمان و هفت زمین را و آنچه در اینهاست نگاه داراوست، چنان که بر آن رنج نرسد. قوله تعالی: وَلَا يَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

در خبر است: که موسی علیه السلام در مناجات گفت: الهی! ترا خواب هست؟ فرمان داد تا دوقرابه در دست گفت، یکی در دست راست و یکی در دست چپ. پس حق تعالی خواب بر موسی افکند، هر دو قرابه از دست موسی بیفتاد و بشکست. پس حق تعالی گفت: یاموسی! اگر مرا خواب بودی، هفت آسمان و هفت زمین و آنچه در این میانست از عرش تا ثریا که نگاه دارد؟

دانای به حقیقت خداست عزّوجلّ. هر چه بنده گوید بشنود و هر چه کند ببیند. و هر چه اندیشد بداند، و هر چه خواهد بداند، و هر که حق را عزّوجلّ بدین صفت نداند کافر شود. این مقدار بس بود خردمندرا